

## معماری مطبوع

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز که شعارهای بازگشت به هویت فرهنگی و اسلامی - ایرانی مورد توجه قرار گرفت و مطرح شد، به دلیل اینکه به ارتباط تحقق این شعارها با کیفیت فضاها - چه در مقیاس بنا و چه در مقیاس شهر - توجه نشد با تاسی به نگاهی که از سال‌های گذشته نسبت به معماری بناها و فضاهای شهری و متأثر از حضور برنامه‌ریزی شهری به جای آنها وجود داشت به این مقوله‌ها توجه لازم نشد. مسئولان شهری اعم از مدیران شهرداری‌ها و سایر نهادهای دولتی مثل وزارت مسکن و شهرسازی بدون توجه به اینکه برای تأمین کیفیت فضاها لازم است معماری و طراحی شهری نقشی تعیین کننده داشته باشند، اغلب بدون عنایت به معماری و بدون حضور معماران و طراحان شهری به ساماندهی شهر فکر می‌کردند. نگاهی به آمار مدیران مربوط و رشته‌های تحصیلی و حرفه‌ای آنها نشانگر فقر توجه به این دو حوزه - یعنی معماری و طراحی شهری - است. نکته‌ای که متأسفانه هم اکنون نیز بعد از گذشت حدود سی سال از پیروزی انقلاب اسلامی هم‌چنان باقی است.

بدیهی است تحقق اهداف فرهنگی و هنری و آنچه

از نیمه دهه‌ی چهل که مسئله طرح جامع شهر تهران مطرح شد، توجه به «برنامه‌ریزی شهری» به مرور در رأس توجهات در حوزه‌ی ساخت و سازهای شهری قرار گرفت. از این زمان به بعد «برنامه‌ریزی شهری» که در مقیاس بسیار بزرگ و با نظر به کل شهر شکل می‌گیرد، (و در جای خود امری ضروری است) کم‌کم جایگزین «طراحی شهری» (که در واقع معماری در مقیاس بزرگ‌تر از یک بناست) شد. «برنامه‌ریزی شهری» که به ضرورت ابزارهای خود، کمیات را ملاک کار خود می‌گیرد، به خاطر همین جایگزینی، از کیفیت فضای شهری (که موضوع طراحی شهری است) غفلت کرد و فضای شهری را با شاخص‌های کمی تعریف کرد. این غفلت بزرگ - چه آگاهانه و چه ناآگاهانه - موجب شد که کیفیت فضای شهری فراموش شود و به تبع آن طراحی شهری که معماری شهر است نقش تعیین‌کننده‌ای در ساماندهی فضای شهری نداشته باشد و به موازات همین عدم حضور طراحی شهری، معماری بناها نیز مورد توجه قرار نگیرد. حال آنکه معماری بناها و فضاهای شهری کیفیت فضایی شهرها را تعریف می‌کنند.

تحت عنوان «هویت شهری» منطبق با هویت فرهنگی اسلامی و ایرانی در شعارها مطرح می‌شد به دلیل عدم حضور «معماری» - اعم از معماری بنا و فضای شهری - هیچ گاه تحقق نیافت و با وضعیتی که حتی هم‌اکنون نیز در آن قرار داریم، متحقق نخواهد شد.

لازمه‌ی این امر - که خود امری کیفی است - توجه به معماری است - زیرا معماری است که متکفل امر کیفیت فضاهاست. حال آنکه کاهش یا تقلیل «معماری بنا» به مهندسی ساختمان و طراحی شهری به برنامه‌ریزی شهری، صرف نظر کردن از ارتقاء کیفیت فضایی است. مهندسی ساختمان یا عمران و برنامه‌ریزی شهری بنا به اقتضای ماهیت خود به کمیات توجه دارند و نه به کیفیات و کاهش یا تقلیل «کیفیت» به «کمیت» که در این عرصه نمود می‌یابد، خود مانع تحقق اهداف فرهنگی یا هویت مورد نظر است.

گسترش و حاکمیت کمی‌گرایی بر اذهان مدیران، موجب شده است که هیچ‌گاه دغدغه یا تمنای حل مسائل از زاویه‌ی معماری نداشته باشند. عدم به‌کارگیری معماران و طراحان فضای شهری چه در مقام مدیریت و چه در مقام معاونت یا مشاوره در این حوزه، نشانگر همین مسئله است. ولی با وجود این مسئله به تمامی این نیست. مشکل اصلی آنجاست که شناختی واقعی از «معماری» وجود ندارد چرا که اگر چنین شناختی وجود داشت بی‌شک این همه مورد بی‌توجهی یا کم‌لطفی قرار نمی‌گرفت. مسئولان شهری مثل بسیاری از کسان دیگر به نظر می‌رسد دیدگاه روشن و درستی از «معماری» ندارند. مهم‌تر اینکه به همین دلیل درصد حل مسئله یا مداوای آن نیز بر نمی‌آیند.

این عدم توجه اغلب از سوی کسانی است که خود تحصیل معماری نکرده‌اند ولی تصور می‌کنند که معماری را می‌شناسند و مطابق با این شناخت ضرورتی به حضور و نقش معماری در ساماندهی سیمای شهری نمی‌بینند! نگاهی به پیشینه‌ی این شناخت از معماری تا حدودی روشن‌نگر مسئله است.

در پژوهشی که در فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی بر روی کتب درسی مدارس اول ابتدایی تا پایان دبیرستان صورت گرفته است به خوبی مشاهده می‌شود که تا قبل از ورود به دانشگاه یک دانش‌آموز تا چه میزان با معماری و شهرسازی آشنا می‌شود.

مطابق این پژوهش، کلیه کتب مدارس (اعم از دبستان، راهنمایی و دبیرستان، هنرستان، رشته‌های فنی، کار و دانش و پیش‌دانشگاهی) که بالغ بر ۶۰۰ عنوان‌اند شناخت قابل توجهی از معماری و طراحی شهری به دست نمی‌دهند و غیر از اطلاعات غلط، غیردقیق و سطحی، حتی تعاریف نادرستی به محصلان منتقل می‌کنند. دو جمله‌ای که از میان مطالب این کتب انتخاب کرده‌ایم به خوبی نشانگر میزان شناخت کسی است که تا قبل از دانشگاه (از طریق کتب مدارس) با معماری آشنا می‌شود. در کتاب علوم اجتماعی اول دبیرستان در مبحث معرفی مشاغل گفته می‌شود، که «ساختمان توسط مهندس ساختمان و عمران ساخته می‌شود.» هم‌چنین در جای دیگری آمده است: «معماران همان بنایان سنتی هستند!»

بعد از ورود به دانشگاه - برای کسانی که رشته معماری تحصیل نمی‌کنند - نیز از معماری چیزی به دست داده نمی‌شود. مدیران شهری

و برنامه‌ریزان مربوط که تحصیل معماری نکرده‌اند نهایتاً همین تصور از معماری را خواهند داشت که از طریق کتب درسی مدارس آموخته‌اند. طبیعی است تصمیم‌گیری درباره‌ی معماری بنا و شهر با چنین تصویری از معماری - که هیچ گونه انطباقی با آنچه معماران تحصیل می‌کنند یا اساساً معماری بدان می‌پردازد ندارد - چقدر خلاف واقع است.

شاید علت این همه، این باشد که معماری مثل سایر علوم و فنون و هنرها و صنایع نیست و قیاس آن با آنها از پایه اشتباه است. «معماری» یک دانش یا بینش «میان رشته‌ای» است. به عبارت دیگر معماری کار ساماندهی علمی را که به ساختمان شهر می‌پردازند، بر عهده دارد.



میدان توپخانه - تهران



کار معماری کنترل و تحقق کیفیت است. امری که در نهایت کمیات را به‌گونه‌ی خاصی ساماندهی می‌کند تا به کیفیت مورد نظر برسند. معماری مثل کارگردانی فیلم است. همان‌گونه که بازیگران نقش‌ها را بازی می‌کنند، فیلمبردار فیلم می‌گیرد، نورپرداز صحنه‌ها را نورپردازی می‌کند، صدابردار از صداهای مورد نظر صدابرداری می‌کند، گریمر چهره‌ی بازیگران را به نحو مورد نظر آرایش می‌کند و ... ساختمان هم توسط بنا آجرچینی می‌شود، توسط مهندس ساختمان و سازه مورد محاسبه‌ی تیر و ستون قرار می‌گیرد، توسط گچکار گچکاری می‌شود، توسط مهندسان تأسیسات تأمین آب و فاضلاب و برق می‌شود و ...

در ساخت یک فیلم ده‌ها شغل دخالت دارند ولی در نهایت همه‌ی این مشاغل تحت امر واحدی که «کارگردانی» نام دارد ساماندهی می‌شوند، همان‌گونه که یک بنا توسط معمار به سامان می‌رسد، حذف معمار از



بنا به مثابه حذف کارگردانی از فیلم است. شکی نیست که کیفیت یک فیلم ربط واتی با «کارگردانی» آن دارد همان‌گونه که کیفیت یک بنا به «معماری» آن وابسته است.

انتقال وظیفه‌ی معمار به مهندس ساختمان مثل این می‌ماند که فیلمبردار مسئول کیفیت هنری و فرهنگی یک فیلم تلقی می‌شود. بدیهی است چنین امری ناممکن است؛ ولی چرا تصور می‌شود که می‌توان معماری را از فرایند ساخت یک بنا یا شهر حذف کرد بی‌آنکه لطمه‌ای به کیفیت بنا یا شهر بخورد؟ بی‌شک چنین تصویری ناشی از عدم آگاهی به وظیفه‌ی معماری و عدم تشخیص نقش «معماری» در یک بنا یا شهر است. متأسفانه در چنین وضعی قرار داریم و به همین دلایل «معماری» مورد توجه نیست و برای همین است که می‌گوییم در فقدان مسئول کیفی بنا و شهر، نباید به دنبال عاملی خارج از این حوزه برای کیفیت بنا و شهر بگردیم.

تدوین «ضوابط معماری» با چنین نگرشی صورت گرفته است. برنامه‌ریزان شهری که زیاده از وظیفه‌ی خود جایگاه «طراحان شهری» را اشغال کرده‌اند و نیز «مهندسان ساختمان» که همین موقعیت را نسبت به معماران بناها یافته‌اند به یاری یکدیگر ضوابطی برای معماری و طراحی شهری تدوین و به کمک سازوکارهای مدیریتی و قانونی به معماری تحمیل کرده‌اند. البته قابل ذکر است که تصور نهایی چنین واضعان ضوابطی، تأمین کیفیت بناست ولی از آنجا که با نگاهی کمی‌گرا وارد عرصه‌ی تأمین کیفیت شده‌اند عملاً ناکامی را تجربه می‌کنند (تحمیل ضوابطی مثل قانون ۴۰ درصد و ۶۰ درصد از جمله‌ی این ضوابط است). آیا عاقلانه‌تر این نیست که هر کسی در موقعیت خویش قرار گیرد و در حدود و ثغور علم و دانش خود عمل کند؟

این سخنان به این معنا نیست که «معماری» قواعدی ندارد و در این عرصه یکسره بی‌قاعدگی جاری است بلکه سخن این است که چون معماری امری کیفی است قواعد آن تبدیل به ضابطه نمی‌شوند.

ضابطه‌مندی مربوط به علوم است که به کمیات می‌پردازند. شاید بتوان گفت که در معماری به جای «ضابطه» باید از «راهبرد» سخن گفت. معمار مثل طراح لباس یا خیاط می‌کوشد لباسی به اندازه و به قاعده و متناسب بدوزد. برای تهیه و ساخت لباس «تک سایز» یا «فری سایز» که باید دیگران خود را با آن هماهنگ کنند نیازی به خیاط نیست. بعضی نسبت به معماری چنین تصویری دارند. لباس متناسب، بسته به نوع فعالیت مثل کار، تحصیل، عزا، عروسی، مسافرت و... متفاوت است. نمی‌توان از خیاط یا طراح لباس توقع داشت لباسی بدوزد که برای هر کاری و برای هر قد و قامت و سنی یکسان باشد؛ پس چگونه از معماران توقع می‌رود که خانه‌هایی با ضوابط مشخص و ثابت و غیر قابل انعطاف بسازند و به تفاوت‌های طبیعی، فرهنگی و تاریخی بی‌توجه باشند؟ راحتی و زیبایی و تناسب و امثالهم امری کیفی هستند نه کمی. نمی‌توان اینان را بسان امور کمی ضابطه‌مند کرد.

دیگر باید معلوم شده باشد که وقتی مثلاً بحث «هویت» می‌کنیم باید رویکردمان کیفی باشد نه کمی - گرچه در تحقق آن کمیات نقش دارند - و اگر قرار باشد رویکرد کیفی داشته باشیم چاره‌ای نیست جز اینکه به معماری در هر دو مقیاس بنا و فضای شهری - بپردازیم. شاید برای اینکه بحث روشن‌تر بشود بتوان از تمثیل «مطلوبیت» و «مطبوعیت» در غذا استفاده کرد. مطلوبیت در غذا یعنی استفاده از مواد غذایی سالم و تازه و مرغوب، در حالی که «مطبوعیت غذا» به نوع طبخ و خوش بو و عطر و مزه شدن غذا برنمی‌گردد. چه بسا غذاهایی که با بهترین مواد غذایی تهیه شده‌اند ولی رغبتی برنمی‌انگیزند و طرفداری ندارند و حتی عکس آن صادق است یعنی غذاهایی که از بهترین مواد غذایی تهیه نشده‌اند ولی خواستاران بسیاری دارند. نگاهی به رستوران‌های مشهور شهر گویای این امر است. در این مورد، یعنی تهیه غذای مطبوع، نقش «آشپز» تعیین‌کننده است و اوست که مسئول مطبوعیت غذاست و چنان‌که غذایی مطبوع نباشد باید پاسخگوی آن





باشد. حال آنکه سالم و تازه و مرغوب بودن مواد غذایی می‌تواند میزان هزینه مهماندار، مواد در دسترس، فصل، سلامت مواد غذایی و... باشد که لاجرم پاسخگوی آنها کسان دیگری هستند.

درخصوص معماری بناها و فضاهای شهری هم می‌توان چنین گفت که قرار نیست معمار پاسخگوی مطلوبیت سازه، مصالح و امور ساختمانی بناها و فضاهای شهری (که بر عهده‌ی مهندسان عمران و برنامه‌ریزان شهری است) باشد. شاید یک معمار حتی نتواند تضمینی بر مطلوبیت ساخت و ساز حتی یک بنای ساده دو طبقه هم بدهد ولی «مطبوعیت» بنا حتماً بر عهده‌ی اوست. چرا که مطلوبیت رویکردی کمی دارد ولی مطبوعیت رویکردی کیفی.

به همین خاطر است که می‌گوییم برای اینکه معماری مورد پسند ساکنان یک بنا یا فضای شهری بشود باید «مطبوع» باشد. «معماری مطبوع»، با طبع ساکنان سازگاری دارد و بنا و فضای شهری را برای شهروندان لذت‌بخش می‌کند. بنابراین عمر سکونت در فضای مطبوع بیشتر است و به همین خاطر موجب پایداری زیست می‌شود. پایداری زیست در بنا و محیط شهری «اهلیت» می‌آورد. اهل مکان می‌سازد؛ اهل شهر یا اهل محله.

کسی که اهل محله می‌شود نسبت به سرنوشت محله‌اش حساس می‌گردد و این حساسیت موجب تشدید علاقه می‌شود. علاقه به حضور در محله، سازنده‌ی خاطرات خوش است و خاطرات خوش، خود مجدداً استقرار در محله را تقویت می‌کند و «تعلق خاطر» را افزایش می‌دهد و در نهایت شهر و محله مال شهروند می‌شود و کسی که خود را متعلق به محله می‌داند نسبت به نگهداری و مواظبت از آن می‌کوشد و حضور او در آن تأمین‌کننده‌ی «امنیت» است. زیرا امنیت با تعلق خاطر نسبتی دارد. بدین ترتیب است که معماری مطبوع محله می‌سازد و نمی‌گذارد ساکنان محله به سادگی آن را ترک کنند.

گفتیم که مطلوبیت در برنامه‌ریزی شهری و مهندسی عمران

تأمین می‌شود و «مطبوعیت» در معماری بنا و فضای شهری و بنابراین معماری متکفل تحقق مطبوعیت در بنا و شهر است. ولی فراموش نشود که مطبوعیت وقتی رخ می‌دهد که با هویت نسبتی برقرار شود و بدین ترتیب معماری مطبوع به دنبال خود معماری با هویت را می‌آورد.

معماری مطبوع با طبیعت و مشخصات جغرافیایی و اقلیمی نسبتی برقرار می‌کند، همان‌گونه که با تاریخ و گذشته مکان و اجتماع و فرهنگ جاری در آنها نسبتی می‌سازد. اساساً تا معماری با فرهنگ و تاریخ مردم شهروندان منطبق نشود «مطبوعیت» ظهور نمی‌یابد. و چون هویت در بنا و شهر نیز به مشخصه‌های طبیعی، تاریخی و فرهنگی بستگی تام دارد «معماری مطبوع» لاجرم «معماری با هویت» می‌سازد.

از سوی دیگر باید توجه داشت که برای برقراری چنین نسبتی، لازم است معماری در مقیاس‌های واقعی سنجیده شود، چون معماری نسبت به حواس آدمی مثل بینایی و شنوایی و بویایی حساسیت دارد و نمی‌تواند نسبت به آنها بی‌توجه باشد. هویت امری مبتنی بر مکان است، حال آنکه کار مهندسان عمران و برنامه‌ریزان شهری چندان مبتنی بر مکان نیست. فرمول‌های ریاضی و ضوابط و اصول برنامه‌ریزان شهری تا حدود بسیاری بی‌زمان و مکان‌اند و به همین دلیل استعداد کمی شدن دارند. مقیاس برنامه‌ریزان شهری کم‌تر از یک / دو هزارم است در حالی که معماری با مقیاس‌هایی بیشتر از یک پانصدم سروکار دارد.

اکنون به شهر تهران بنگرید، نتیجه‌ی کار مهندسان عمران و برنامه‌ریزان پیش روی ماست: شهری در هم ریخته، بی‌نظم، بی‌هویت و بدون مطبوعیتی که موجب تعلق خاطری شود، نتیجه‌ای که خود امر ناپایداری را شدت می‌بخشد. ناپایداری‌ای که در سال‌های اخیر به دلیل مهاجرت‌های کثیر شدت گرفته و به دلیل تسلط بی‌چون و چرای اقتصاد ملک، اکنون جز لاینفک شهرمان شده است. شهری که انسان‌های موجود در آن بی‌هیچ‌گونه پیوستگی در کنار هم قرار گرفته‌اند. نتیجه‌ای که اتفاقاً مورد توجه برنامه‌ریزی شهری است. چون برنامه‌ریزی شهری انسان‌ها را اغلب بدون ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی و بدون در نظر گرفتن آنها به عنوان عضو یک جامعه در مطالعات خویش لحاظ می‌کند. از نظر برنامه‌ریزان شهری انسان‌ها همان جمعیت‌ها هستند، بدون هویت و تشخیص، حال آنکه معماری انسان‌ها را با هویت انسانی آنها و در داخل جامعه انسانی مورد نظر قرار می‌دهد. آنچه معماری دغدغه‌ی ساختش را دارد لباسی برای یک انسان است نه یک نفر از جمعیت موجود. «برنامه‌ریزی شهری» جمعیت در هکتار می‌فهمد و طراح شهری فضای مورد نیاز انسان و جامعه انسانی، موجوداتی با تمام ویژگی‌های فرهنگی که در بستر تاریخی و جغرافیایی ظهور می‌یابند، با تمام دل‌بستگی‌ها، علائق و خاطرات.

برنامه‌ریزان شهری ابائی ندارند که طرحی از کشورهای دیگر را نعل بالنعل در این سرزمین اجرا کنند در حالی که «معمار» - بنا و فضای شهری - به دنبال طراحی است که متعلق به همین سرزمین باشد. ساخت ظرفی حاوی زندگی مردم این سرزمین، به همین لحاظ است که برنامه‌ریز شهری دغدغه‌ی هویت ندارد حال آنکه معمار به هویت می‌اندیشد. به همین دلایل است که گفته می‌شود اگر می‌خواهیم بناها و فضاهای شهری مان هویت‌دار باشند و با فرهنگ اسلامی و ایرانی نسبتی بیابند چاره‌ای نیست جز اینکه معماری حضور جدی داشته باشد.